سررشته طریقه خواجگان

بمناسبت احتفال پنجصد و پنجاهمین سال
ولادت مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی هروی

سر رشته

طریقهٔ خواجگان

از

مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی هروی

۸۱۷ - ۸۹۸ هـ

با مقدمه و تصحیح و تعلیق

عبدالحی حبیبی

از نشرات انجمن جامی
ریاست تنویر افکار وزارت مطبوعات

عقرب ۱۳۴۳

یاد آوری

دانشمند محترم محمد اسمعیل مبلغ هنگام ملاحظهٔ مقد مه وحواشی این رساله در دوسه مورد نکاتی را یاد آوری فرمودند که با امتنان گرفته شد ، و درینجا یاد آوری وتشکر از ان و حبیبهٔ ذ مت منست (حبیبی)

a03



تمثال فرخندهٔ اعلیحضرت معظم همایونی

ao4



تصویر حضرت مولانا عبدالرحمن جامی عمل دولت جهانگیری که از روی عمل استاد بهزاد کپیه نموده

مقدمه

حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی هروی ۸۱۷ ۸۹۸هـ) ازستارگان تابان آسمان ادبیات مادرقرن نهم هجریست، که با درگذشت وافول وی سلسله اساتید شعر کلاسیک فارسی درافغانستان گسیخت ، وبعد از وسخنوری نیرومند بوجود نیامد ، که آن رشته بریده را پیوندی دهد ، ویا در صف سخنوران عالی مقام گذشته نشیند .

مولاناجامی تنها شاعر نبود ، شخصیت ممتاز ومحبوب وی جامع کمالات عصر ونخبه روز گار بود ، وی عالم مدرس وفیاض ، وصوفی صاحب تحقیق وسخنور و نثر نگار چیره دست عصر خویش بود .

آثار باقیهٔ این استاد بزرگ ودانشمند گرامی چه منظوم وچه منثور بسیارند ومتاع هنر وی خیلی ارزنده وبدیع است . شعر دانان وهنر پسندان اشعار اورا می‌پسندند ، علماء مباحث عمیق ادبی و عرفانی اورا دوست دارند ، صوفیان و اهل اشراق ، رباعیات عارفانه وغزل‌ها وتحقیقات اورا درمسایل وحدت وجود وشهود و مراتب عارفان واهل طریقت بامیل وولع می خوانند ،وحتی ظریفان وبذله گویان ظرایف ولطایف اورا جستجو می‌کنند.

درمیان آثار منثور مولاناجامی رسایل ولوامع ولوایحی موجود است ، که هر یکی از آن در طول چند قرن بعداز ومرجع اهل تحقیق ودانشمندان وصوفیان بوده ودرماوراءالنهر وخراسان وهند نسخه‌های فراوان خطی راازروی آن نوشته وبرخی از آن پس ازرواج فن طبع ، درقرن نوزدهم درممالك مذکور طبع ونشر نیز گردیده است ، ولی هنوز هم اکثرآن به‌مطالعهٔ اهل ذوق نرسیده ودر محاق رسایل خطی نادر وکمیاب باقی‌مانده است .

آثارمنثور حضرت جامی‌را برچند نوع‌ذیل تقسیم می‌توان‌کرد :

۱ ـ مکاتبات وی بامعاصرین خویش از امراء ودرباریان وصوفیان واهل‌طریقت ودیگر اعیان وشاگردان وارادتمندان .

۲ ـ رسایل وی‌درشرح مسایل عمدهٔ تصوف وعرفان وحل مشکلات‌آن .

۳ ـ رسایل وی دراصول طریقت وسلوك که‌قسم سابق جنبهٔ تحقیق‌در مسایل نظری را دارد ، واین قسم به منزلهٔ طرز عمل ومشق ومزاوله آنست .

طریقت نقشبندی

حضرت جامی درطریقه‌های مروج صوفیه پیرووركن مهم طریقهٔ نقشبندیه‌است

که‌در نصف دوم قرن‌هشتم هجری درماوراءالنـهر وخراسـان رواج‌تمام داشت ، و مؤسس آن خواجه بهاءالدین محمد بن محمدبخاری مشهور به نقشبند است (متوفی دوشنبه ۳ربیع‌الاول ۷۹۱ هـ) (۱) که‌در خدمت خواجه محمدبابا سماسی وسیدامیر کلال سوخاری (متوفی۷۷۲ هـ) تربیه دید ، وبه قول‌جـامی «بحسب حقیقت‌ایشان اویسی (۲) بوده‌اند ، وتربیت ازروحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی (۳) یافته‌اند (٤) درمیان طوایـف صوفیان همین خواجـگان نقشبندیه بامردم وطـبقات حاکمه نزدیکی داشته ومحشور بوده اند ، وبنابران طـریقهٔ ایشان راه رهبانیت وگـوشه گیری وفرار از اجتماع نبود .

مولانا یعقوب بن‌عثمان بن‌محمود چرخی ثم‌غزنوی (متوفی ۸۳۸ هـ)کـه مرید و شاگرد مستقیم حضرت بهاءالدین نقشبند است ، حکایتی را درین‌مورد آورده کـه عدم عزلت وانزوای این طایفه ازآن به‌خوبی روشن می‌گردد ،وآن اینست :

«حضرت خواجه ما رحمة‌الله علیه می‌فرمودند : که‌چون ازسفر مبارك كعبه مراجعت افتاد ،به‌ولایـت طوس رسیده شد ، خـواجه‌علاءالدین بااصحاب واحباب ، از بخارا باستقبال آمده بودند .

ازملك معزالدین حسین که والی هرات بود ، مکتوبی بدست قاصدی به‌مارسید و مضمون مکتوب این بود ، کـه می‌خواهیم کـه بـه شرف ملاقات مشرف شویم ، و آمدن ما متعسر است .

به‌موجب واما السائل فلاتنهر وبه مقتضای یاداؤد اذارایت لی‌طالباً فـکن له خادماً متوجه هرات شدیم . چون به‌ملك رسیـدیم پرسید: که شیخی به شما به طـریق ارث ازآبا واجداد رسیده ؟ گـفتم نی ، باز پرسید : که سماع می‌روید ، وذکر بلند می‌گویید ، وخـلوت می‌نشینید ؟ گـفتم نی . ملك گفت : درویشان را اینهاست ، چونست که شمارا نیست ؟ گـفتم چون جذبه وعنایت حق‌تعالی به من رسید ومرا به فضل خـودبی سابقهٔ مجاهده قبول کـرد ، بعده مـن باشارت حـقانیه به خلفای خواجه عبدالخـالـق

---

(۱) حبیب السیر ۸۷/۳ (۲) قومی از اولیاء الله‌باشند کـه ایشـانرا اویسیان نامند ، وایشان رادر ظاهر احتیاج پیری نباشد ، زیراکه ایشان را حضرت رسالت صلی الله‌علیه وصلم درحجر عنایت خـود پرورش می‌دهـد بی‌واسطهٔ غیری چنانکه اویس راداده(نفحات ١٤ طبع بمبئی۱۲۸۹ هـ) (۳) متوفی ۵۷۵ هـ(ستوری۱۰۵۵/۲) (٤) نفحات ۲٤۷

غجدوانی پیوستم ، وایشان را دراصل ، این چیزها نبوده است
ملك فرمود : کار ایشان چه بوده است ؟ وچیست؟
گفتم : بظاهر به خلق باشند ، وبباطن به‌حق .ملك گفت : چنین دست دهد ؟ گفتم : آری ! حق‌تعالی می‌فرماید : رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله ، ومی‌گفتند : خلوت شهر تست وشهرت آفت .وسخن خواجگان ماست : که‌خلوت درانجمن ،سفر در وطن ،هوش دردم نظر درقدم .(۱)

طریقت نقشبندی بااین روح تسامح وسعت مشرب درعصر خویش‌کمال‌قبول وروائی یافت ،وحضرت جامی نیز با صفات ومحامد علمی وادبی درهمین طایفه محشور گردید ، این طریقت ورجال آن درهمان عصر ، درمشکلات علمی وعقیدوی وروحی مرجع پژوهندگان حقیقت بودند ، چنانچه سلطان محمد خان فاتح‌استانبول روزی به قاضی لشکر خود گفت که متکلمین وصوفیه وحکما را درجستجوی حقیقت اختلافست وباید دربین این طوایف محاکمه یی‌شود ، قاضی پاسخ داد :که‌هیچکس یاری محاکمه بین ایشان نیست ،الامولی عبدالرحمن جامی را ، پس سلطان رسولی باالتماس این محاکمه به جامی فرستاد، وجامی در شش مسئله بین طوایف مذکور داوری کرد ، که ازآنجمله مسئله «وجود»راهم مورد تحقیق‌قرار داده بود (۲)

این روایت طاش کبری زاده مؤلف شقائق النعمانیه دلیلیست برشهرت‌و محبوبیت رجال این طریقت ومخصوصاً حضرت جامی ، که بااجتماع محشور بود وفرار ورهبانیت وعزلت وخلوت را درسلوك ایشان راهی نبود ،

جامی از گفتار حضرت نقشبند گوید :«طریقهٔ ما صحبت است ، درخلوت شهرت است ،ودرشهرت آفت، خیریت درجمعیت است وجمعیت درصحبت(۳)
دیگر ازمبادی اجتماعی این‌طریقت ، رعایت خیر مردم است ، که سالك راازخود گذرانیده ودریك مفهوم کلی وهدف اجتماعی محومی سازد ، خواجه محمد پارسا گوید :

«طریقهٔ اهل الله برانواعست :بعضی‌برخصت عمل کردندوایشان‌را مقصود از رخصت نفع خلق بود ،نه وجود خود ، وبعضی به‌عزیمت عمل کردند و مقصود ایشان نیز نفع خلق بود ، نه‌وجود خود . . .اظهار کمال اهل الله تربیت وجود خلق است ، بارهستی را ازبرای منفعت دیگران میباید کشید. . . .(٤)»

---

(۱) رسالهٔ انسیهٔ مولانایعقوب چرخی (خطی)
(۲) الشقائق النعمانیه ، طبع قاهره ۱۳۱۰ه ص ۲۹۳ (۳) نفحات ۲٤۸
(٤) رسالهٔ قدسیه کلمات خواجه‌نقشبند تالیف محمدحافظی‌بخاری‌ورق۶۷خطی

مولانا محمد بن برهان‌الدین مشهور به محمد قاضی سمرقندی که معاصرو همسلك جامی در ارادتمندان وخلفای خواجه عبیدالله احرار است (حدود ٨٨٥ هـ) در کلمات ومقامات خواجه احرار گوید :

« می‌فرمودند : که طریقهٔ درویشان خانوادهٔ خواجگان قدس‌الله اروا حهم آنست که‌همگی همت ، مصروف بران میدارند : که‌درهر وقت به محاب اعمال مشغول باشند یعنی آنچه مقتضای آن وقتست آن می‌کنند ،مثلا به ذکر ومراقبه‌وقتی اشتغال می‌نمایند که اهم ازآن درآن وقت نباشدازخدمتی که راحتی بدل مسلمانی رسد . اگرچنانچه به خدمت ومعونت ایشان راراحتی‌بدلی میرسد ، آنخدمت‌را به ذکر ومراقبه تقدیم میکنند . چنانکه گفته اند .که‌راه‌بحق سبحانه‌بعددانفاس خلایق است ، امابهترین راهها ونزدیکترین راهها آنست : که راحتی به‌دل مسلمانی رسانی ، از ادعیهٔ مأثوره است اللهم وفقنی بمحاب اعمالك . . . . (١)

ومیفرمودند : که‌از انفاس قدسیهٔ حضرت خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی است قدس‌الله روحه : که‌درخلو ترابند ،ودرصحبت راکشای! در شیخی را بند ،ودریاری را کشای ! » (٢)

طریقت نقشبندیان زماناً متأخر ، ولی‌اصلا برمبادی قدیم اسلامی مبنی‌است زیرا رویه مسلمانان قرون اولی نیز چنین بود ،که باوجود عدم إعراض ازاموردنیا توجه خاطر خودرا باخدا حفظ کردندی ، وجهاد وامر به معروف واستقامت روابط اجتماعی وساختن یك معاشرهٔ مفید وصالح ،همواره وجهٔ همت ایشان بودی، چون نقشبندیان تصوف وسلوك را ازگوشه‌های عزلت ورهبانیت کشیدند،وآن رادر اجتماع اسلامی برای تربیت ومنفعت مردم استعمال کردند ، بنابران این اقدام سودمند ایشان عملا ریفورمی بود که در تصوف وعرفان وارد ساختند. وشاید علت شیوع عظیم وبی نظیر این طریقت در ممالك آسیا همین باشد که مردم آن‌را ملایم بازندگی ومصالح اجتماعی خویش یافتند .

---

(١)این حدیث را ابونعیم در حلیة الاولیا چنین نقل کرده: اللهم انی اساءلك التوفیق لمحابك‌من‌الاعمال وصدق التوکل علیك وحسن الظن بك (جامع‌الصغیر٦٠) مقصد ازمحاب اعمال کردار های پسندیده خداست .

(٢) سلسله العارفین خطی نسخه موزهٔ‌کابل. مولاناقاضی کتاب دیگر رابنام تاریخ الاولیا یابیان احوال اولیا نیز نوشته ودرسنه ٩٢١ هـ درتاشکند وفات یافت (ستوری ٢ر ٩٦٧)

طریقت نقشبندی ودانشمندان این طایفه فکراً وعملا درآسیای میانه تااقاصی هند واستانبول مصدر یك حرکت روحی وریفارمی درتصوف شدند ، کـه متـکی برسه اساس قوی بود .

سه اساس

۱ ـ اتباع وپیروی کامل ازقرآن وسنت واحکام شریعت عقیدتاًوعملا .

۲ـ وحدت وجودرا باشهود نزدیك دانستن و«ازهمـهاوست» به«همهازوست» گرویدن .

۳ ـ ترتیب دستور عملی سلوك وطریقت

در فقرات خواجه عبیدالله احرار که مرشد مستقیم وممدوح ومخدوم جامیست باعبارات کوتاه بدین مراتب چنین اشارت شده :

فقــره

«بعد ازتصحیح عقیده بهموجب کـتاب وسنت ومتابـعت سلف وصحابه وتابعین وتبع تابعین (۱) وایمهئیکه برطریقهٔ سنتوجـماعتثابت قـدمو راسخ اند رضوانالله علیهم اجمعین هیچ چیز مهم تر ازدانستن علم احـــکام برطریقهٔ ائمه ، هر کسی را برطریقهٔ مجتهدی که خودرا متابع اوگردانیده نیست از علم حلال وحرام . . . بعد از احکام عقیده واحکـام عمـل ، قـناعـت باین مقدار باید کرده نشود ، تااز جملهٔ زیانزدگان نباشد ، بلکه بایدکه همگی خودرا در آن صرف کند، که دل اورا هیچ چیزازیادحقسبحانهبرسبیل تعظیم وانکسار مانع نیاید ،تعظیمی که هـیچ چیـز ازیادحق سبحانه دردل وی عظمی نماند، انکساری که از غایت شکستگی خــودرا گم کرده ازخودبتمامی تهی شود، رزقناالله وایاکم النجات من الشعور لغیرالله . . .حـــصولسعادت دوام شهود وحضور بحق سبحانه وتعالی بی مقدمهٔ انقطاع ازشواغلکـونیهمیسر نیست». . . ۲

---

(۱)صحابه کسانی اند کهبدرك صحبت حضرت محمد صلعم رسیده اند تابعین آنهایی اند ، که صحابه رادیدهاند ، وتبعتابعین بعـدازعصرنبوی نسل سوم اند ، که بهصحبت تابعین رسیده باشند ، وزمان تبعتابعیـن باید بعداز (۱۰۰ هـ)باشد

(۲) فقرات خواجه پارسا، درمجموعهٔ رسایل خطی معارف نقشبندیان.

این خودرا کم کردن و از خود بتمامی تهی شدن درجای دیگـر بـدین عبارات خواجه عبیدالله احرار شرح شده :

«اگر پرسند که معتقد درویشان خانوادهٔ حضرات خواجگان قدس الله‌ارواحهـم چیست ؟ بگو اعتقاد اهل سنت وجماعت ،و دوام عبودیـت ،که بـی‌ادای عـبادت متصور نیست و آن عبارت از دوام آگاهی است بجناب حق سبحانـه بی مـزاحمت شعور بوجود غیری ،بلکه ذهول از صفت آگاهی بوجود حق سبحانه . . .(۱)

پس کلمات توحید ووحدت درنزد نقشبند یان تعاریف ذیل دارند :

اگر پرسندکه‌توحید چیست ؟ بگوتخلیص دل‌وتجریداوزآگاهی بغیر حق سبحانـه .

اگرپرسند له وحدت چیست ؟ بگوخلاصی‌دل‌ازعلم‌بوجودغیرحق سبحانه .

اگر پرسند که اتحاد چیست ؟ بگو استغراق در هستی حق‌سبحانه

اگر پرسند که سعادت چیست ؟ بگو خلاصی ازخود بدید حـق سبحانـه

اگرپرسند که‌وصل چیست ؟ بگو نسیان خودبشهود وجود نور حق سبحانه(۲)

این‌مرتبهٔ شهود ، درنظرنقشبندیان مقام‌کمال تحقیق ووصول بدرجهٔ عالی‌عرفانست زیراسالکان نوکارونا‌پخته چون‌درمراتب وجـودوتحقیق آن قدم میزنند ، درحـالت سکروسهوبهٔ همه اوست ، قائل می‌شوند ، ولی بعداز طی مراتب تحقیق وکشایش بصیرت بمعراج صحوباز میرسند وبقول خواجه احـرار درشهود وجـود نـور حق وجود خود رافراموش میکنند » واز قائل شدن به « همه اوست » فـراغ می‌یابند وبقول همین عارف :

« چون دل از مـزاحمت تصرف غیر حـق سبحانـه آزاد شـد ،
والـو هیت دیـگری از پیش بصیرت بـر خـاست ، در ین مقام
بشهود تجلیـات صفات حـق سبحانــه از شهود اوصاف
خـود وغـیر خـود نجـات یافته ، از تجلی ذاتی ، از پس پردهٔ
تجلیات صفات بهره مند شود » (۳)

خلاصهٔ کلام آنکه نقشبندیان شهودی اند نه وجودی ، ودرین مراتب مشکل‌وعسیر السیر بااحتیاط تمام قدم بردارند ، واز ارباب سکر وشطح حذر جویند ، وتصوف وعرفان راباحکام وعقاید شریعت توأم پیش برند .

دستور طریقت

نقشبندیان درطریقت وسلوك خویش مقامات واصطلاحات **خاصی دارند** وهمین رساله حضرت جامی نموداری‌کوچك وجامع آنست ، که اینك بعد ازین

(۱) ایضاً همین کتاب

(۲) ایضاً

(۳) ایضاً همین کتاب ذکر شده ،

مقدمه بنظر خوانندگان گرامی میرسد .
برای سهولت کار کسانیکه بخواهند که ازین دساتیر خاص طریقت نقشبندی اطلاعی حاصـل کنند تادر خواندن وفهمیدن این رسالهٔ جامی با ایشان مددگارباشد اینك لب لباب آنرابحوالت متون معتبرمی‌آورم :

طریقهٔ خواجگان

ازانفاس نفیسه مولانـاسعدالدیـن کاشغری (متوفی۸٦۰هـ) واین‌همان مردمؤثـر ونافذیست که مخدوم ومرشد جامی است ، ووقتی که جامی رابسلك‌ارادت وارشاد خویش کشیدگفتی «شاهبازی بچنك ما افتاده‌است» (۱):

«مبنای طریق مشغولی این عزیزان آنست که میگویند :
هـوش دردم
خـلوت درانجمن
معنی هوش دردم آنست کـه نفسی کـه برمی‌آید ،باید کـه ازسر حضور باشد وغفلت راه نیاید ، وطریقهٔ مشغولی آنست که این‌کلمهٔ طیبه بتمام میگویند ، وزبانرابرکام می‌چسپانندو نفس رادردرون نگاه میدارند آن مقدار که می توانند، ومتوجه قلب صنوبری می شوند، که ذکر از قلب‌گفته‌شود نه‌از معده . . . .
هوش دردم یعنی انتقال ازنفسی به‌نفسی می‌باید که سرغفلت نباشد واز سرحضور باشد ، وهرنفسی که میزند ازحق تعالی خالی وغافل نباشد.
ونظر درقدم :
یعنـــــی سالك در رفتن وآمدن ، نظر درپشت پای اومی باید تا نظر اوپراگنده نشود وبجایی که‌نمی باید نه افتد .

وخلوت درانجمن :
یعنی خلوت اومی‌باید که درمیان خلق‌باشدظاهرش درمیان خلق،وباطنش باحق باشد ،تاخلق از حال او واقف نشوند، واحوال او رابغارت نبرنـــــد.
وسفر دروطن :
یعنی سفرمی باید که درطبیعت بشری باشد ، یعنی ازصفات بشری بصفات ملکی ،وازصفات مذمومهٔ بصفات مرضیهٔ حمیده انتقال فرماید.
وبنای مشغولی ایشان برین کلماتست که میگویند : یادکرد ، بازگشت نگه داشت ، ویادداشت .
یاد کرد : عبارت ازآنست‌که تکرار کند ذکری‌راکه‌از درویشی باورسیده‌باشد.
وباز گشت : عبارتست ازآنکه گـویند درعقـب هرذکـری خداوندا مقـصود من تویی ورضای تو .

---

(۱) رشحات عین الحیات از فخرالدین علی بن حسین کاشفی طبع ـ هند.

ونگه داشت :
عبارتست ازانکه درویش،دل خود رانگه دارد ازخطور اغیار ،می باید که یکساعت و دوساعت وزیاده ازدوساعت آن مقدار که میسر شود ، خاطر خورانگه دارد از آنکه غیر درخاطر نگزرد .

و یادداشت :

عبارتست ازانکه دل خودرابآنجناب دارد ، مجردازلباس حرف و صوت وعربی وفارسی، ومجرد از جمیع جهات ،بعضی این معنی رامشاهده میگویند(۱)

دەروشنی ووقوف

در طریقت نقشبندی سالك را درطی مقامات ازده نور چاره نبود :

اول نورایمان ،دوم نور اسلام ،سوم نور توحید ،چهارم‌نور معرفت ،پنجم نورهدایت . ششم : نور یادکرد . هفتم :نور بازگشت . هشتم : نور نگاه‌داشت. نهم : نور یاد داشت . دهم : نور شیخ .

اول مقامات سالك آنست که هر که بتمام یاد داشت نرسیده باشد اوهنوز طفل طریقت بود ، اورا اجازت سخن گفتن نبود ، وویرا درطریقت و حقیقت سخن گفتن وبیان کردن حرام باشد ، وشنونده را فائده نبود ، وگوینده رانقصان هرچه تمامتر بود.

وقتی سخن گفتن درطریقت وحقیقت اجازت شودکه گویایی ظاهراو ، مرگویایی باطن او را درذکرمانع نباشد ، وگویایی باطن اودرذکر مرگویایی ظاهراورامانع نباشد . چون باین مقام رسد ،اورا درطریقت وحقیقت مرد توان گفتن (۲)

حضرت جامی با طریقت نقشبندی رابطهٔ عملی دارد ، وعلاوه برسعدالدین کاشغری ، ازمولانا نظام الدین خاموش کسب طریقت داشته اند ،که همین خاموش مرید خواجه علاءالدین عطار بود ، وعطار ازخواجه بهاءالدین نقشبند استفاضه کرده اند . مرشد ورهنما ومراد دیگر جامی خواجه ناصرالدین عبیدالله معروف بخواجه احرار است که چهار بار بدیدارش رسیده ودر اکثر آثار خویش نام او را باتیمن برده است وی گوید :

چو فقر اندر قبای شاهی آمد   بەتدبیر عبیداللهی آمد (۳)

---

(۱) انفاس نفیسه درمجموعه خطی معارف نقشبندیه ورق ۲۹ ببعد .

(۲) مقدمه خواجه پارسا برجامع الکلم خواجه عبدالخالق‌غجدوانی درمجموعه‌خطی معارف نقشبندیه .

(۳) تولد خواجه احرار رمضان ۸۰۶ ووفاتش سلخ ربیع‌الاول ۸۹۵ هـ است (رساله خطی واقعات خواجه احرار، ص ۲۰۳ وسلسلة العارفین مولانامحمدقاضی خلیفه خواجه احرار (خطی)

خواجه عبدالله احرار بزرگترین مروج طریقت نقشبندی ومدون بسا ازلطائف ومعارف آنست ، وی دردساتیر طریقت خویش علاوه برده روشنی ، وقوف قلبی وزمانی رانیز جای میدهد .

وقوف قلبی :

شرح آن بعبارات خواجه احرار چنین است :

«چون مقصود از ذکر بحقیقت ، وجدان مذکور است ، ذکری که ذاکر واجدمذکور نباشد ، آن ذکر پیش این طائفه ازدرجهٔ اعتبار خارجست . تعبیر ازین معنی بهوقوف کرده اند.

حاصل آنکه ذاکر باید که همگی همت بران مصروف دارد ، که درزمان ذکر گفتن ، دل اوحاضر بحق سبحانه باشد ، بروجهی که ازوقوف بحضور آن حضرت جل ذکره درخود لذتی یابد. » (۱)

نویسنده رشحات گوید که‌روزی‌کسی از حضرت جامی‌التماس‌تعلیمی‌نمود فرمودند «کسی از حضرت مخدوم مولانا سعدالدین همین التماس فرموده بود ، ایشان دست برپهلوی چپ نهادند، واشاره بقلب صنوبری کردند وفرمودند که باین مشغول باشید ، کارهمین است‌یعنی‌وقوف قلبی‌را لازم گیرند .

و متضمن این معنی این رباعی را فرمودند :

ای خواجه بکوی اهل دل منزل کن درپهلوی اهل‌دل ، دلی حاصل‌کن
خواهی بینی جما ل معشو ق ازل آئینه تو دلست رو دردل کن،»(۲)

وقوف زمانی :

حضرت جامی گوید: «وقوف زمانی که کار روندهٔ راهست اینست که واقف احوال خود باشد ، که درهرزمانی صفت وحال اوچیست ؟ موجب شکراست یاموجب عذراست ؟

وگفته‌اند : باز داشتن نفس در وقت ذکر ، سبب ظهور آثار لطیفه است ومفید شرح صدر ، واطمینان دلست ،ویاری دهنده درنفی خواطر ،وعادت بازداشت نفس ، سبب وجدان حلاوت رئیمه است در ذکر . . . » (۳)

آثار جامی در طریقهٔ خواجگان

درجملهٔ آثار منظوم ومنثور جامی برخی به‌شرح و تبیین دساتیر طریقهٔ خواجگان

---

(۱) فقرات خواجه احرار ، ورق ۲۰۵ خطی
(۲) رشحات عین الحیات ، برسالهٔ حاضره نیز رجوع شود
(۳) رسالهٔ‌خطی‌شرح‌رباعیات‌جامی در سلوك وشرح‌آن‌درین‌رساله‌هم خوانده‌میشود

و نقشبندیان اختصاص دارد ، که رباعیات وی به اسلوب لطیف وزبان شیرین حاکی ازمسائل مهم وحدت وطریقت است ، وخودجامی برهمین رباعیات خود شروح مفیدودقیقی رانوشته است ، که مقام ارجمنداورا درفهم دقایق تصوف ومراتب درویشی ووارستگی میرساند، کەازآن جمله است:

۱ ـ رسالهٔ واجب در شرح رباعیات خود وی که برباعی مصدر بـاین مصراع آغازمی شود:

«واجب که وجودبخش نووکهن است »ودریك مجموعه رسائل عرفانی خطیدر(۲٤) ورق موجوداست و درهند طبع هم شده ، ودرین رساله بەبرخی ازدساتیر طریقهٔ خواجگان شرح داده است .

۲ ـ رساله طریقهٔ خواجگان : درشرح رباعیاتی که حاکی از دساتیراین طایفه است وباین رباعی آغاز میگردد :

ترایك پندبس درهر دوعـالم   که برناید زجـانت بیخدادم
اگر توپاس داری پاس انـاس   بسلطانی رسانـندت ا ز آن پـا س

این رساله نیز دریك مجموعهٔ کهن سال معارف نقشبندیان درانجمن تاریخ کابل در (۱۱) ورق موجوداست .

۳ ـ سخنان خواجه پارسا: کەسام‌میرزاصفوی آنرا درتالیفات جامی‌آوردەاست (۱)

٤ ـ رسالهٔ حاضره که سام میرزا آنرا طریق صوفیان و عبدالغفور لاری رساله درطریق خواجگان نامیده است .

علی صفی علت نوشتن این رساله راچینین نوشته است :

«عزیزی از اهالی واعیان گیلان بیمارشد ، وآخرمشرف برموت گشت تاکه به تجهیز وتکفین او پرداختند ،ناگاه آثار حس وحرکت دروی پیدا شد،وازآن سکرات برخاسته صحت یافت وگفت : دراشتداد مرض کەروح من نزدیك بەمفارقت رسیده بود ، مولانا عبدالرحمن جامی‌پیداشد والتفاتی نمودند که مرض فی‌الحال زائل‌شد وبعد از آن آن عزیز گیلانی مقداربیست‌هزاردینار واجناس‌نفیسەوغیرآن‌نزدایشان فرستاد و التماس طریقه نمود و ایشان رسالهٔ مختصر و مفید در طریقه خواجگـان نوشتند » (۲)باری این‌رسالهٔ‌کوچك‌وموجز بهترین‌نمودارطریقهٔ‌خواجگان‌ودستورکوتاه سلوك نقشبندیان و حضرت جامیست ، که اینك‌انجمن‌جامی آنرابه مناسبت‌احتفال بزرگ داشت این مرد نامور افغانستان تقدیم میکند .

---

(۱) تحفهٔ سامی ۷٦ طبع تهران
(۲) تلخیص عبارات رشحات عین الحیات

نسخه های خطی

درترتیب این رساله دونسخهٔ خطی مدار کارمنست :

۱ ـ نسخهٔ خطی این رساله دریك مجموعهٔ کهن سال معارف نقشبندیه که‌با نستعلیق بسیار پخته و ریزبرکاغذ نخودی رنگ نوشته شده وآنراکاتبی‌خوش‌خط فاضل ومنسوب به‌سلسلهٔ‌نقشبندیان درکمال صحت واعتنا نوشته است ،که‌نام کاتب و تاریخ ندارد ، تنها از یك رساله قدسیه خواجه محمد پارسا که درغره‌محرم سال ۹۱۳ هـ بخط محمدبن احمد نوشته شده ، وآنرا ازخط حضرت جامی نقل‌کرده معلوم است ، که این رسائل راپانزده سال بعد ازوفات جامی نوشته وجمع کرده‌اند

این مجموعهٔ نفیس(۱۸) رساله‌بخط سه‌نفر کاتب‌دارد، که‌مهرهای متعددمالکان مختلف بران‌موجوداست ودرسنه ۱۳۲٦ ق‌مرحوم‌مستوفی الممالك‌محمدحسین‌خان آنرابه یکی از سرداران تقدیم داشته وبعداز آن درکتب خانهای دولتی بوده است این نسخه را من درحواشی بنام (اصل) می‌نامم، ومتن رساله همین است.

(۲) یك نسخهٔ‌دیگر این‌رساله جامی دریك‌مجموعهٔ‌دیگر رسائل خطی نقشبندیان موجود است که‌نام نویسنده وتاریخ آن نوشته نشده‌واکنون درملك بناغلی‌بهروز عضو انجمن تاریخ است ، وآنچه ازین نسخه در حواشی برداشته شده به‌علامت (ب) خواهد بود .

جمال مینه کابل ۱ دلو ۱۳۴۲ عبدالحی حبیبی

بسمه سبحانه

سرشتهٔ دولت ای برادر بکف آر !
وین عمر گرامی بخسارت مگذار !
دایم ، همه جا ، باهمه کس ،درهمه کار
میدار ! نهفته چشم دل جانب یار

بدان افناك الله عنك وابقاك به(۱): که حاصل طریقهٔ حضرت خواجهٔ بزرگوار بهاء الحق والدین المعروف به‌نقشبند (۲) قدس سره ، وخلفاء ایشان‌قدس الله‌تعالی اسرارهم (۳) بعد ازتصحیح عقیده ، وتطبیق آن بعقاید سلف صالح رضوان‌الله علیهم اجمعین ، واتیان (٤)باعمال صالحه، واتباع سنن ماثوره (٥) واجتناب ازمحظورات (٦) ومکروهات ، دوام حضورست مع‌الحق سبحانه ، علی‌مر الاوقات من غیر فترة وتشتت عزیمة (۷) واین حضور چون ملکهٔ نفس سالك‌گردد، وملك وی‌شود ، «مشاهده» خوانند.

وطریق وصول بدین دولت برسه گونه است :

اول‌طریق ذکرست

که‌بحضور قلب کلمهٔ لااله‌الاالله راتکرار کند ودرطرف نفی (۸) جمیع‌محدثات (۹) رابنظر عدم وفامطالعه کند ، ودرطرف اثبات (۱۰) ، وجود معبود به حق

---

(۱) یعنی‌خداوندترا ازخود فانی‌وبخودش باقی‌گرداناد،واین‌دعاییست متضمن نهایت سیر وسلوك .

(۲) هومحمدبن محمدبخاری مشهور به نقشبند رح متوفی ۷۹۱ھ .

(۳) ب : ارواحهم مقدمه تصحیح

(٤)اتیان : بکسره اول درآمدن وبجا آوردن (غیاث)

(٥) ماء ثوره : یعنی سننی که‌از حضرت محمد صلعم منقول است قولا یافعلا

(٦)محظور : حرام کرده شده ومنع شده (منتخب)

(۷) یعنی درتمام اوقات بدون معطلی وپراگندگی اراده

(۸) ب : ودرطریق نفی. امانفی عبارتست ازاخبارترك فعل که‌بلاجزم‌نمیشود (تعریفات سید شریف ۱۹٦) ودر اصطلاح‌عرفامرادنفی صفات‌بشریت است(فرهنگ علوم عقلی ٦۰۲ از جعفر سجادی طبع تهران ۱۳٤۱ ش (۹) محدث : به‌فتحهٔ‌دال آنچه به ماده ویامدت مسبوق باشد وهستی آن آغازی داشته باشد (تعریفات۱۳۸) هرموجودیکه مسبوق بعدم زمانی باشد ، حادث زمانی است .
وآنکه وجودش مسبوق بعدم ذاتی باشد حادث‌به‌حدوث ذاتی است (تهافت‌التهافت)
(۱۰) اثبات در نظر عرفاء مقابل نفی است ، که اثبات سلطان حقیقت باشد وبقول سید شریف حکم است‌به ثبوت چیزی (تعریفات سیدشریف جزجانی طبع‌درسعادت استانبول ۱۲۸۳ ق)

را بنظر قدم (۱) وبقامشاهده نماید ، ودروقت تکرار کلمه زبان رابرکام‌چسپاند وبه دل صنوبری (۲) که‌متعلق دل حقیقی است متوجه گردد ،ونفس‌خودرا دردرون کشد ، وبقوت تمام بگوید ، بروجهی که اثرآن بدل رسد ، وازآن متأثر گردد ،بی آنکه اثرآن برظاهروی پیداآید ، که‌اگر کسی بفرض درپهلوی وی نشسته باشد می‌باید که ازآن آگاه نشود ،وجمیع اوقات را مستغرق این ذکر گرداند ،وبه هیچ شغل ازآن‌بازنماند ، چه رفتن وآمدن ، وچه درگفتن وشنیدن ، وچه‌درخفتن وخاستن واگر بواسطه بعضی اشغال ،درین تکرار فتوری واقــع شــود ،می‌باید ،کــه چشم دل وی بآن باشد ،وبالکلیه ازآن غافل نگردد.

واگرپیش ازصبح درتکرار این کلمه مبالغه بیشتر کند (۳) امیدست که‌برکت آن بتمام روز برسد ،وهمچنین پیش ازخواب کردن (٤) اگردرآن معنی مبالغه‌نماید، امیدست که‌برکت آن بتمام شب برسد .

وشك نیست : که‌چون برین تــکرار مواظــبت (٥) نماید ،دربعــض اوقــات ویراکیفیت بیخودی وبی شعوری که مقدمهٔ جذبه است ، حاصل خواهد آمد ، می باید که خود را بآن کیفیت دهد ، وآن مقدار که تواند ، آنرا نگاهدارد .

وچون آن کفی روی در نقصان آرد ،بسر تــکرار بــازآید ،وچــون ایــن‌معنی مرة بعداخری (٦) بحصول پیوندد ،امیدست که‌ویرا ملکه حاصــل‌شود ،کــه اگر چه آن کیفیت ، بالفعل حال وی نباشد ، وحال وی مندرج در علم گردد ، اما هرگاه که‌خواهد باندك توجهی بآن حال متحقق تواند گشت .

---

(۱)قدم : به‌کسرهٔ اول وفتحهٔ دوم مقابل حدوث است وقدیم بردوقسم است:

قدیم بالقیاس که زمان چیزی در ماضی اکثر از زمان شئ دیگر باشد .

دوم : قدیم مطلق که بردو قسم زمانی و ذاتی تقسیم می‌شود:

قدیم زمانی آنست که در زمان ماضی غیر متناهی موجود بود و مبدأ زمانی‌ندارد و مسبوق بعدم نیست .

قدیم ذاتی آنست که وجود اورا مبدأی نیست و بی‌نیاز است از غیر و آن‌خدای یگانه است .

(رسالةالحدودابن‌سینا و دستور العلما)

(۲) قلب صنوبری همین دلست که شکل صنوبری دارد ومدارجریان خونست وعرفاء گویند که قلب لطیفه روحانی ربانیست متعلق‌بهمین قلب‌جسمانی صنوبری وحکماء آنرا نفس ناطقه گویند ، ودرین سطر جامی آنرا دل حقیقی گفته است .

(۳) ب: بیشتر نماید .

(٤) ب :کردن درآن

(٥) مواظبت : دوام وهمیشه بودن است .

(٦) یعنی : هربار بعد از نوبت دیگر .

وحبس نفس را اگر مزاج بآن وفاکند : که در یك نفس زدن ، سه‌بار ، یا پنج بار ، یاهفت بار ، بآن مقدار که تواند ، کلمه را تکرار کند ، ونفی‌خواطر (١) وحصول کیفیت بیخودی دخل تمام است ،ووجدان حلاوت عظیمه بران مترتب

دوم : طریقه توجه ومراقبه است

که آن معنی بیچون وچگونه را که از اسم مبارك الله مفهوم میگردد ، بی توسط عبارت عربی وعبری (٢) وفارسی وغیر آن ملاحظه نماید ،وآن معنی رانگاه‌داشته به جمیع مدارك وقوی ،متوجه قلب صنوبری گردد ، وبرین معنی مداومت نماید ودر نگاهداشت آن تکلف کند ، تا آن‌زمان که کلفت ازمیان برخیزد .

وچون این معنی پیش ازتصرف جذبه ،دروجود سالك تعذری (٣) تمام دارد می‌شاید که‌معنی مقصود رابصورت نوری (٤) بسیط ، محیط به جمیع موجودات علمی وعینی (٥) دربرابر بصیرت بدارد ،وبا آن به‌جمیع قوی ومدارك ،متوجه

---

(١) ب : کند درنفی خواطر .اما خاطر خطابیست که‌بردل انسان بدون عمل خودش وارد می آید وچهار قسم است : خاطر ربانی که تعالی بیواسطه در دل عارف اندازد . وآنرا قوه وتسلط گویند . دوم خاطر ملکی که برنیکی باعث گردد والهام گویند .

سوم : خاطر نفسانی که‌درآن حظ نفس است وهاجس نامیده می‌شود .

چهارم : خاطرشیطانی‌که به بدیهاومخالفت‌حق دعوت دهد (تعریفات‌وکشاف اصطلاحات فنون ومصباح الهدایه)سالك ازچهار خاطر خالی نبود :رحمانی‌وملکانی ونفسانی وشیطانی . فرق میان خاطر نفسانی و خاطر شیطانی آنست که آنچه بایست ومراد نفس بود ،همیشه برآن مصر بود وجویان آن‌بود ، تاآنکه سالك بمددلطف حق ودعاء خیرپیر وریاضت ویرا قهر کند. اما آنچه خاطرشیطانی بود اگر سالك آنرا دفع کند بنوع دیگر خاطرها افگندبرای آنکه مقصد وی‌راه زدنست بهر نوع که‌تواند (مقدمه جامع الکلم‌خواجه پارسا خطی)

(٢) ب : عبری ندارد .

(٣) تعذر : دشواری ومشکلی .

(٤) ب : نوربسیط .

(٥) ب:غیبی ؟ اما موجود نزد حکمامبدأ آثار ومظهر احکام درخارجیست ، وچیزیست که اخبار از آن ممکن باشد ، ونقیض آن معدوم است که اخبار از آن ممکن نیست (تعریفات) اما وجود عینی وجود خارجی اشیاست در مقابل وجود ذهنی که ظل وجود خارجی است . (فرهنگ علوم عقلی)

قلب صنوبری گردد ، تاآن زمان که آن صورت از میان بر خیزد ، ومقصود بران مترتب گردد .

سیم طریقهٔ رابطه است به‌پیر

پیر پردرد که‌بمقام مشاهده (۱) رسیده‌باشد وبه‌تجلیات‌ذاتیه(۲)متحقق‌گشته دیداری به مقتضای هم الذین اذارء واذکرالله (۳)فـایده‌ذکر دهـد ،وصحبـت‌وی بموجب هم جلساءالله نتیجهٔ صحبت مذکور .

پس چون دولت دیدار وصحبت چنین عزیز دست دهد ، و اثر آنرا در خود بیابد ،چندانکه تواند ،آنرا نگاه دارد،واگر درآن‌معنی فتوری واقع‌شود،بازبصحبت وی مراجعت نماید ، تاببرکت وی ، آن معنی پرتواندازد (٤) .

وهمچنین مرة بعدأخری تا آنزمان که آن کیفیت ملکهٔ وی گردد .

واگر چنانچه آن عزیز غایب باشد ، صورت ویرا(٥) در خیال گرفته ، به‌جمیع قوای ظاهری وباطنی ،متوجه قلب صنوبری گردد ،وهرخاطر ی که‌دراید نفی کند ،تا آن کیفیت غیبت وبیخودی روی نماید .

وبه تکرار این معامله ملکه گردد .وهیچ طریق ازین اقرب نیست .

بسیار باشد ، که چون مریدرا قابلیت آن باشد ، که پیر دروی تصرف کند ، در اول صحبت ویرا بمرتبهٔ مشاهده رساند . وچون دریافت صحبت چنین عزیزی درین روزگار اعز من الکبریت الاحمر (٦) است ،می‌باید که‌بیکی ازآن‌دوطریقه که پیشتر مذکور شد ، اشتغال نماید .

---

(۱) مشاهده : به‌دلائل توحید دیدن اشیاست (تعریفات)شهود تجلی ذات‌را مشاهده گویند و از کسی درست آید که به وجود مشهود قائم بود ، نه به خود وتاشاهد در مشهودفانی نشود وبدوباقی نگردد ، مشاهد او نتواند کرد.
(فرهنگ علوم عقلی ۹٤٥)

(۲) تجلی : انکشاف حقائق انوار غیب است بردلها ،وبردو قسم است : تجلی ذاتی که‌مبدأ آن‌ذات باشدبدون‌اعتبار صفات ،دوم تجلی صفاتی که‌بوسیله‌یکی ازصفات بتابد و از ذات جدا باشد پس منشاء آن صفات واسماست ، وتجلی ذاتی همواره از ماورای حجابهای اسماست (تعریفات) (۳) از مقالات عرفاست یعنی ایشانند کسانیکه اگر دیده شوند ،از دیدار ایشان خدابیاد آید.

(٤) : باز پرتواندازد (٥) : اورا

(٦) یعنی عزیز تراست ازگوگرد سرخ ،که‌نهایت نایاب وجزواعظم اکسیر طلاست (غیاث)

واز بیان این طرق ثلثه (١) معلوم شد، که‌توجه بقلب‌صنوبری که در عرف این طایفه آنرا وقوف قلبی خوانند ،در جمیع اوقات ضروریست ،وحضرت خواجه قدس سره آنرا از لوازم می شموده اند .

ومن اسرارالحضرةالمولویه

مانند مرغی باش‌هان ، بربیضهٔ دل پاسبان
کزبیضهٔ دل زایدت مستی وذوق وقهقهه (٢)

وایضاً منها

رو بردردل بنشین !کان دلبر خرگاهی   وقت سحری آید ، یانیم شبی باشد(٣)

واما وقوف زمانی

که عبارت از محاسبهٔ اوقاتست ، که بتفرقه میگذرد ، ویا به جمعیت مراقبهٔ ، و همچنین (٤) وقوف عددی که ملاحظه عدد ذکراست که‌نتیجه میدهد یانی لازم نیست ، ومی‌شاید که دراثناء یکی ازآن طرق (٥) ثلاثه ، انوار وواقعات ، روی نمودن گیرد ،می‌باید که ازآن مراجعت نموده (٦) بمقصود حقیقی اشتغال نماید.

واز سخنان حضرت خواجه است قدس سره : که واقعه (٧) علامت قبول طاعت است ، وپس از واقعه حاصلی نیست :

چو غلام آفتابم هم ازآفتاب (٨)گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث‌خواب‌گویم

می‌باید که‌چون حق سبحانه وتعالی ،توفیق اشتغال باین طریقه (٩) را رفیق

---

(١) ب : طریق ثالث

(٢) اصل : قهقه .ب : قهقهه ،که صورت دوم اصح است، ودر اول وزن بیت می شکنند .

(٣) این دوبیت راحضرت جامی ازمولوی بلخی دانسته اند ،ولی در کلیات شمس طبع درویش در تهران ١٣٤١ ش این دوبیت دیده نشد .

(٤) اصل : مراقبه ، وقوت عددی ب : جمعیت ، وهمچنین .

(٥) ب : طریق .

(٦) ب: از آن اعراض نموده .

(٧) واقعه عبارت ازامور غیبی است ،که‌برای اهل خلوت آشکار شود واگر در حال حضور باشد مکاشفه گویند ، واز جمله واقعات بعضی صادق و بعضی کاذب باشد (فرهنگ علوم عقلی ٦١٤) .

(٨) ب : همه زافتاب .

(٩) ب : طریق رفیق

دولتمندی گرداند ، خود را بآن مشهور نسازد وعلم نگرداند ، وبقدر امکان در اخفای آن کوشند ، واز محرم ونامحرم پنهان دارد .

وازحضرت خواجه قدس سره پرسیدند : که بنای طریقه شمابرچیست ؟ فرمودند که :

(خلوت در انجمن ، بظاهر باخلق ،و بباطن باحق سبحانه)

از درون سو (١) آشنا و از برون بیگانه وش

اینچنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان

و بعضی ازین طایفه گفته‌اند :

که لطیف ترین حجابی این طریقه راصورت افاده و استفاده است ،که ارباب علم رامی‌باشد ، می‌باید که خودراباً مستور سازند (٢) واز نظر خلق دور اندازند .

چنان معلوم شد : که‌کتب مطوله متداوله طلب داشته شده است (٣) از آنجا میل ایشان بتحصیل و تکمیل علوم معلوم (٤)می شود .نمی‌توان گفت : که‌تحصیل علوم مکن .اما می‌باید که‌بروجهی باشد ،که ازمقصود حقیقی مانع نیاید ،واز توجه خاطر بآنجانب غافل نگرداند ، (٥) که در نفس آخر که ناصیة ملك‌الموت‌ظاهر گردد ، همه علوم و معارف مکتسبه ، از یکدیگر فرو خواهد ریخت ، و آنچه باقی ماند جز تحقق بسر وحدت ومحبت مطلوب حقیقی ، که باحقیقت انسانیه متحد شده باشد نخواهد بود .

حکایة (٦)

درویشی راگفتند : فلان مغرور بکمالات وهمیة (٧) خودمیگوید که مرابه‌هیچ مرده وزنده احتیاج نمانده است آن درویش گفت سبحان الله این چه غلظت طبع وکثافت حجاست ،وعدم تنبه بمرضی مزمن .که سهل ترین صورتی (٨) ازصور معالجات آن آنست : که محاسن وسبلت (٩) راکه عمر درفزایش وآرایش آن

---

(١) ب : از دورن شو آشنا .

(٢) ب : می‌باید که طریق خود را مستور دارد از نظر خلق دور .

(٣) حکایت اسـت از حال کسی که این رساله باونوشته شده ، و شاید همین شخص کتابها راطلب داشته بود . ب : داشته اند .

(٤) ب : کلمه معلوم ندارد .

(٥) ب : نگردد .

(٦) ب : نقلست که . (٧)ب : وهمیشه

(٨) ب : ترین از صور (٩) یعنی‌ریش وبروت. ب :سبلت‌رادرافزایش آن گذرانیده .

گذرانیده ،بمقراش اعراض (۱) ازعرض (۲) وجاه ،بمرتبهٔ ابرورساند ،وعمامهٔ کبیره راکه صورت(۳) بار هستی است که‌برگـردن خودنهاده ،بررؤسـس کنیز کـان وبیوه زنان قسمت نماید ، وثیاب فاخره رابکار خانه مخنثان فرستد ، وژنـده یی درپوشد ،وسربـرهنه زنبیلی گردگـان (٤) درگردن ،گرد محلهاوبازارها گـردد ، وآنرا مزد دست کودکان گرداند ،تابضرب سیلی آن (۵) مستی را ازسر وی‌بیرون برند . باشد که ضخامت جمل (٦) هستی وی کاهشی وگدازش یابد ، و به صلاحیت (۷)دخول درسم الخیاط وحدت ،حقیقت فقر متحقق گـردد ،و باوجـود این هـمه روی‌مذلت برخاك‌عجزونیازنهد وازظلمت‌هستی،ورعونت (۸)خودپرستی‌پناه‌جوید. شاید که حق سبحانه بعنایت بی علت خود ، ازین حجاب کثیف علیظش خـلاصی ومناصی (۹) ارزانی دارد ،چه می‌تواند بود ،که ازین معامله ،حجاب‌رعونتی زاینده شود (۱۰) که ازاول کثیف تر باشد .
دیگر می باید که ازصحبت اضداد اجتناب نمایند، به تخصیص از صحبت جماعتی که ازنورایمان دور، وبظلمات طبیعت مسرور ،دعوی فیض دهی ونور بخشی کنند ودرلباس ادعاء علم صناعت (۱۱) عمر رادرکذابی وضرابی (۱۲) وقلابی گذرانند .

---

(۱) اعراض : بکسرهٔ اول درگذشتن .
(۲) ب : از عرض عزوجاه
(۳) ب : که بار صورت هستی است برکردن فرونهاده برروش کنیز کان
(٤ ب : زسیلی کودکان درکردن کرده کرد ، ولی متن‌اصح‌است وگردگان بکسراول همین جوز وچار مغز است یعنی زنبیلی ازچارمغزدرگردن اندازد .
(۵) ب : آن هستی .
(٦) ب : کلمهٔ جمل ندارد ، وصورت اصل اصح است ، زیرا بعدازین‌سم‌الخیاط می‌آید ،و ایهامیست به آیهٔ شریفهٔ ان‌الذین کذبوابآ یاتناواستکبرواعنهالاتفتح‌لهم ابواب‌السماء ولایدخلون‌الجنة حتی یلج‌الجمل فی‌سم الخیاط وکذلك نجزی‌المجرمین (الاعراف ۳۹) یعنی : که آنکسها که بدروغ داشتند بآیتهای ما ، و بزرگ منشی کردند ازآن ،نه گشاید شان درهای آسمان ،وبه اندر شوند به‌بهشت ،تااندر شود اشتر اندرسولاخ سوزن ، و همچنین پاداش کنیم گناه‌کـاران را (تـرجمه تفسیر طبری ۲/۵۰۲ (۷) ب : وتاصلاحیت .
(۸) بدوضمه نادانی وسستی وسرکشی وخود آرایی (غیاث)
(۹) به‌فتحه اول ،گریختن وگریزگاه (غیاث)
(۱۰) ب : حجابی ورعونتی زانیده شود .
(۱۱) ب : لباس فقرا دعاء علم صناعت .
(۱۲) ب: زراقی ،ضرابی سکه زدن وزراقی مکاری است .

اعاذناالله وجميع‌المسلمين من خبث (۱) عقايد هم وشر (۲) مكايد هم .
واين رباعی بیکی ازخلفاء سلسله خواجگان منسوبست قدس سره :

رباعی

باهرکه نشستی ونشد جمع دلت   وزتو نرمید زحمت آب وگلت
زنهار زصحبتش گریزان میباش   ورنی (۳) نکندروح عزیزان بحلت

گفتن ونوشتن امثال این سخنان ،نه طريقهٔ این فقير بود ،اما چون ازانجانب رايحهٔ اخلاصی بمشام ذوق رسید ، باعث بر تقریر وتحریر این معانی شد.

ربــاعیــه

بااین همه بیحاصلی وهیچکسی   درمانده به نارسائی وبوالهوسی
دادیم نشان زگنج مقصود ترا   گرمانرسیدیم تو شاید برسی!

حق سبحانه وتعالی همگنانرا از آنچه نشاید ، نگاه دارد، وازانچه نباید درپناه (٤) .

جمله سر خواص وشر عوام   گفته شد والسلام والا کرام (٥)

---

(۱) ب : حیث .
(۲) ب : وسر
(۳) ب :ورنه.این‌رباعی‌درانسیهٔ‌مولانایعقوب‌چرخی‌مانند متن واردا‌ست(خطی‌ورق۸۰)
(٤) ب : درپناه آرد .
(٥) ب : درآخر چنین نوشته دارد : تمت هذاالرسالة الشريفه‌بموسوم(كذا) سر رشته من كلام حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره .

حقایق مطبوعه